بسم الله الرحمن الرحیم

**جلسه شماره 42**

۰۸/ ۰۹ / ۸۸ مقدمات حکمت-پاسخ مرحوم آخوند به اشکالات اخذ به اطلاق

**مقدمات حکمت(نکاتی در کلام آخوند)**

بحث در مقدمات حکمت بود. در مورد مقدمات حکمت و مفاد اطلاق، مرحوم آخوند در فوائدی که در آخر تعلیقه ایشان بر رسائل و نیز به طور مستقل چاپ شده است، اشکالاتی که در اخذ به اطلاق وجود دارد را متعرض می شوند. تکیه ایشان بر دو نکته است که در کفایه هم به آنها اشاره شده است.

**نکته اول در کلام مرحوم آخوند در فوائد**

یکی از مقدمات حکمت احراز در مقام بیان بودن است. اگر مطلقی داشته باشیم و مقیدی بعدا وارد شود، با آمدن مقید کشف می کنیم که متکلم، در زمان گفتن جمله مطلق، در مقام بیان نبوده است؛ یعنی قبلا با اصل یا ظاهر حالی در مقام بیان بودن را کشف کردیم و با آمدن مقید این اصل و ظاهر از اعتبار ساقط می شوند. با توجه به این مطلب، با آمدن مقید مطلق از صلاحیت تمسک خارج می شود و در نتیجه در مورد سایر قیود، نمی توانیم احتمال تقید به آنها را نفی کنیم.

ایشان در پاسخ می فرمایند این اشکال از اینجا ناشی می شود که در مقام بیان بودن، در مقام بیانِ مراد جدی دانسته شده است و مفاد مقدمات حکمت، تعیین مراد جدی دانسته شده است؛ در حالی که این گونه نیست، بلکه یکی از مقدمات حکمت این است که متکلم در مقامِ بیان و افهام و اعلام باشد نه این که در مقام اهمال یا اجمال باشد و لو این که مطلبی را که می خواهد افهام کند، مراد جدی اش نباشد؛ مثلا مطلق را از این باب آورده است که در فرض شک، مرجعیت داشته باشد. در نتیجه مجرد ظفر به قید، کاشف از این نیست که متکلم در مقام بیان نیست. لذا مقدمات حکمت تام است حتی بعد از آمدن مقید.

این مطلب تا حدودی به عرایض ما نزدیک است که مقدمات حکمت مراد جدی را مشخص نمی کند، بلکه مراد تفهیمی او را مشخص می کند. ولی مرحوم آخوند و بزرگان دیگر، بین مراد تفهیمی و مراد استعالی ظاهرا تفاوتی قائل در نتیجه کلام مرحوم آخوند به این بر می گردد که نتیجه مقدمات حکمت، تعیین مراد استعمالی کلام است.

مرحوم حاج شیخ هم در درر مطلبی دارد که نزدیک به فرمایش مرحوم آخوند است با تعبیر روشن تری که ظفر به مقید، سبب نمی شود که مقدمات حکمت بی اثر شوند؛ به دلیل این که مقدمات حکمت مراد استعمالی را تعیین می کند نه مراد جدی را. ایشان به این مطلب تصریح دارند و ظاهرا نظر مرحوم

آخوند نیز همین است. ایشان می فرمایند در فرضی که دلالت عام، وضعی است، مجرد این که تخصیصی به کل وارد شود، استعمال عام را در عموم از بین نمی برد و باعث نمی شود که عام در تمام باقی حجت نباشد؛ مقدمات حکمت نیز به همین شکل است.

محصل عرض ما در مقدمه اول و دوم این بود که نتیجه مقدمات حکمت تعیین مراد تفهیمی متکلم است و در تعیین این مراد، فرقی بین عام و مطلق نیست؛ هم مطلق ظهورش متوقف بر این است که قرینه ای بر تقیید در کلام وجود نداشته باشد و هم عام ظهورش در اراده تفهیمی متوقف بر این است که در کلام قرینه ای بر تخصیص وجود نداشته باشد. لذا به نظر ما اگر عام و مطلقی در یک کلام وارد شده باشند و رابطه بین آنها عموم من وجه باشد، هر دو از اعتبار می افتند و این که عام بر مطلق در فرض اتصال، مقدم باشد، ناتمام است که بحث آن گذشت. گفتیم برای اعتبار مفاد یک کلام، کلام باید ظهور در اراده تفهیمی داشته باشد و در این فرض کلام در هیچ کدام از این دو، ظهور ندارد. ظهور هر دو معلق بر عدم قرینه است و هر کدام صلاحیت قرینیت بر دیگری را دارند که در نتیجه کلام مجمل می شود.

**نکته دوم در کلام مرحوم آخوند در فوائد**

اگر قدر متیقن مانع از جریان مقدمات حکمت باشد، دیگر به بسیاری از مطلقات نمی توان تمسک کرد، چون بالاخره در هر مطلقی یک قدر متیقن یافت می شود که آن را از اطلاق منصرف کند.

ایشان در پاسخ می فرمایند قدر متیقن در مقام تخاطب است که مانع از جریان مقدمات حکمت است و نه قدر متیقن خارجی و در اکثر موارد این گونه نیست که قدر متیقن در مقام تخاطب وجود داشته باشد.

ما تفحص نکردیم که ایشان بحث قدر میتقن را در چه مواردی تطبیق داده اند. اجمالا ایشان این بحث را در ذیل قاعده تجاوز در حاشیه رسائل مطرح کرده است. ایشان قاعده فراغ و تجاوز را دو قاعده می دانند. ایشان قاعده تجاوز را مختص نماز و مقدمات آن می داند به این بیان که در روایت مربوط به این قاعده از شک در اجزای صلات و مقدمات آن بعد از تجاوز سوال می کند. در پایان امام علیه السلام می فرمایند انما الشک اذا کنت فی شیء لم تجزه. ایشان می فرماید که در اینجا قدر متیقن وجود دارد. تعبیر ایشان این است که "سبق السوال عن غیر واحد من افعال الصلاۀ"، اگر موجب ظهور دلیل در اختصاص قاعده به صلات و مقدمات آن نشود، مانع از ظهور دلیل در اطلاق می شود.

به مرحوم آخوند اشکال شده است که اگر قدر متیقن مضر به اطلاق باشد، باید در جمیع روایات مسبوق به سوال، ملتزم شد که اطلاقی وجود ندارد و التزام به این حرف، مشکل است و به نظر می رسد

که این قاعده که العبرۀ بعموم الوارد لا خصوص المورد، در مواردی که در کلام امام علیه السلام مطلق وارد شده نیز جاری باشد نه این که مختص به مواردی باشد که در کلام امام عموم به کار رفته است. مثلا این که امام در پاسخ از یک سوال مربوط به یک معامله خاص، بفرمایند فِ بعهدک، در اینجا مستبعد است که سوال را مانع از اخذ به اطلاق بدانیم.

از نحوه استدلال در بحث قاعده تجاوز مرحوم آخوند استفاده می شود بر می آید که ایشان مجرد مسبوق به سوال بودن را باعث تخصیص جواب به آن مورد نمی دانند، بلکه می فرمایند که چون همه سوالات راجع به نماز است، این منشا تحقق یک قدر متیقن در مقام تخاطب می شود. اگر قرار بود که نفس تقدیم سوال منشا قدر متیقن شود دیگر جایی برای این حرف نبود که "فإنّ سبق السّؤال عن غیر واحد من أفعال الصّلاة یوجب کون إرادة شی‏ء من الأفعال منه متیقّنا"[[1]](#footnote-1).

مرحوم آخوند در فوائد در ادامه نکته ای را متذکر می شوند که این نکته از کفایه به وضوح استفاده نمی شود. ایشان می فرمایند این اشکال در صورتی جاری است که لفظی که در مورد قاعده تجاوز وارد شده، مطلق باشد. در حالی که ممکن است گفته شود در اینجا الفاظ به نحو عموم دال بر این قاعده هستند نه اطلاق. در مدخول الفاظ عموم هم باید مقدمات حکمت را جاری کرد تا مشخص شود که مراد از شیء در روایت مطلق شیء است یا شیء من الصلاۀ.

از این بیان ایشان این مطلب استفاده می شود که ایشان نتیجه مقدمات حکمت را مطلق و لابشرط بودن مفهوم می دانند و نه استیعاب (همان مبنای مرحوم نایینی که ما سابقا مطرح کردیم و گفتیم که به عقیده ما در این مقام نیاز به احراز در مقام بیان بودن نیست، بلکه در مقام بیان بودن برای افاده استیعاب مورد نیاز است). البته در کفایه مطلب به این وضوح نیست؛ چون در مورد اصل این که در مدخول کل نیاز به مقدمات حکمت داریم یا خیر، اظهار تردید کرده اند.

این که قدر متیقن در مقام تخاطب به چه بیانی مانع اخذ به اطلاق می شود، از مجموع فرمایش حاج آقا این گونه استفاده می شود که تقریب مرحوم آخوند به این شکل است که گاهی ویژگی هایی در کلام هست که سبب می شود که متکلم در بیان قید به آن اعتماد کند. در واقع قدر متیقن را به ما یصلح للقرینیۀ بازگشت می دهند. مثلا در همین مثال قاعده تجاوز مرحوم آخوند می فرمایند که تکرر سوال از افعال نماز، می تواند قرینه باشد بر این که حکم مربوط به خصوص صلات است. انصراف قرینه بالفعل برای تشکیل ظهور است، ولی قدر متیقن در جایی است که نمی دانیم متکلم به آن اعتماد کرده است یا خیر. اگر متکلم بخواهد به آن اعتماد کند، از جهت شیوه محاوره مانعی از آن وجود ندارد.

مثالی که حاج آقا برای این مطلب می زدند این است که در ماه رمضان اگر از احکام سوال می شود، مورد ابتلا روزه ماه رمضان است که ما یصلح للقرینیۀ می باشد. یا این که سوال ایرانی ها از حج می تواند ناظر به حج تمتع باشد، با توجه به این که سوال برای عمل است نه این که برای یادگرفتن فرع فقهی باشد. در بسیاری موارد ویژگی هایی وجود دارد که منشا می شود که دلیل ظهور در اطلاق نداشته باشد.

گاهی می گوییم اراده اطلاق از اساس بعید است که منشا انصراف می شود. گاهی اراده اطلاق مستبعد نیست و سکوت هم برای افاده اطلاق و هم برای افاده تقیید صالح است. در اینجا سکوت برای دو مفاد صلاحیت دارد که رابطه این دو مفاد عموم مطلق است. نتیجه این که نسبت به خاص متیقن و نسبت به حکم عام، مردد می شود. قدر متیقن موجب اجمال می شود.

البته اصل اجمال در کلام، مخالف اصل است. ولی به هر حال گاه به جهت غفلت متکلم از صلاحیت کلام نسبت به دو معنا کلام مجمل می شود؛ به ویژه در دلالت های سکوتی که غفلت متکلم از این امر شاید عادی تر باشد.

گاه اجمال در اصل کلام نبوده و به جهت عدمِ انتقالِ قرائنِ رافعِ اجمال، کلام برای ما مجمل شده است که کلمات ائمه معصومین علیهم السلام از این قسم است که در اثر نقل به معنا یا عدم انتقال قرائن ( به ویژه اگر قرینه لبی و مثلا ناشی از ارتکازات عامه عقلا یا متشرعه باشد، غفلت از این قرائن طبیعی است)، اجمال طاری شده است.

1. 1. دررالفوائدللآخوند ص : 360 [↑](#footnote-ref-1)